

رفیق یوسف زاهدی یکی از فعالین جنبش کارگری با زندگی و داع گفت

شنبه هجدهم آبان ۱۳۸۷

جمعی از کارگران پیشرو...

طبقه کارگر پیشروانی دارد که شاید هیچگاه شناخته نشوند ولی تاثیراتی بزرگ بر رشد آگاهی طبقه دارند. رفیق یوسف یکی از همین پیشروان بود او که در سال ۱۳۱۰ در یکی از روستاهای رامهرمز بدنیا آمد. هنوز کودکی را به پایان نرسانده که پدرش را از دست میدهد تا زندگی سختی را همراه با خواهر و مادر آغاز کند بهمین دلیل به شهر آبادان برای یافتن کار و تامین زندگی مهاجرت میکنند.

خودش این زمان و وقایع آن را خیلی شیوا شرح میداد از اینکه کودکی ۱۲ ساله مجبور به کار در خانه انگلیسی ها این غارتگران نفت و سرمایه ایران می شود و چگونگی تحقیر و تضاد طبقاتی را با گوشت و پوست خود لمس میکند. او که نه می خواست و نه می توانست به تحقیر تن دهد خیلی سریع به زبان انگلیسی مسلط میشود و از این طریق به استخدام شرکت نفت (پالایشگاه) آبادان در میاید.

او در پالایشگاه آبادان بعد از گذراندن یک دوره آموزشی بعنوان ماشینبست ادامه میدهد در همین دوران ضمن تامین زندگی خواهر و مادر به فعالیت های سیاسی طبقه خود وارد میشود او که طعم فقر و بی حقوقی و بی عدالتی را از بدو تولد دیده سوسیالیسم را تنها راه نجات انسانیت از نظام سرمایه داری میدید، بهمین دلیل جذب تنها جریان مدعی آنزمان یعنی حزب توده میشود و تلاش فراوانی برای برای جذب دیگر کارگران به آن حزب مینماید، او که سر پر سودایی داشت روزنامه حزب را که باید میفروخت از حقوق خودش پول آن را به حزب میپرداخت ولی مجانی به کارگران میداد تا بقول خودش بخوانند و آگاه شوند. رفیق یوسف پس از کودتای امریکایی سال ۱۳۳۲ بخاطر فعالیت های حزبی مدتی زندانی میشود و دوباره به کار و زندگی خود ادامه میدهد. او که در این زمان تجربیات فراوانی اندوخته با این باور که قفل مبارزاتی طبقه کارگر فقط بدست خود کارگران حل میشود در این راه امر آگاه گرانه را ادامه میدهد تا مقطع تغییر قدرت در سال ۵۷ که نظام سرمایه داری پادشاهی با نظام سرمایه داری اسلامی تعویض میشود او که تجربه تلخ گذشته را راهنمایی خود دارد با این بیت که:

ای یاوه یاوه خلاق مستید و منگ یا به تظاهر تزویر میکنید

به کارگران میگفت که اینان نیز فرقی با گذشتگان ندارند او در دوران متلاطم ۵۸ در جستجوی تشکیلی برای همکاری و ادامه راه بود که نتوانست آنرا بیابد مدتی بخاطر فداکاری سازمان چریکهای فدایی از آنان حمایت کرد و در مقطع انشعاب اقلیت و اکثریت بدون هیچگونه تاملی جانب اقلیت آن سازمان را گرفته ولی بیشترین حمایت خود را در آن زمان از شوراهای کارکنان پالایشگاه نفت آبادان و سندیکای پروژه ای آبادان با شرکت مستمر اعلام میداشت.

او در سال ۱۳۶۱ توسط سپاه آبادان دستگیر و به اتهام همکاری با سازمانهای سیاسی و کمک مالی به سندیکای پروژه ای آبادان تحت شکنجه و بازجویی قرار گرفته که پس از چند ماه آزاد اما بعد از ۳۷ سال سابقه کار بدون هیچگونه حقوقی از شرکت نفت اخراج میشود. او از پای نمینشیند و با تلاش فراوان شرکت نفت را مجبور به قبول بازنشستگی خود مینماید.

یوسف زاهدی در تمام عمر خود یکی از شریفترین انسانها بود او زبان بسیار شیوا و شیرینی داشت چنان دیگران را تحت تاثیر گفتار خود قرار میداد که شنونده واقعا مجذوب آن میشد.

او هیچگاه اسیر تبلیغات دنیای سرمایه داری نشد و کینه طبقاتی خود را با مصالح روز عوض نمی کرد به تمامی ترفندهای نظام فاشیستی اسلامی حاکم بر ایران نه گفت حتی در وسوسه انگیز ترین انتخابات یعنی دوم خرداد سال ۷۸ به افشای آن پرداخت و دیگران را از شرکت در آن منع مینمود.

او در این سالها با وسواس خاصی اخبار جنبش کارگری در داخل و خارج از کشور را پیگیری میکرد و مرتباً از فعالین کارگری و چگونگی پیشبرد کارها می پرسید همیشه شعارش این بود که باید طبقه کارگر متشکل شود و این حکومت را به زور قهر نابود کند. او پدری مهربان برای فرزندان خود و تمامی انسانهایی که با او رابطه داشتند بود، برای غم انسانها اشک میریخت و در شادی آنان شاد بود. حاصل تلاش او در روز بخاک سپاری او باید جستجو کرد که چگونه زحمتکشان در غم از دست دادن او میگریستن و چه جمعیتی به عزای او نشستند. ما با تلاش اینگونه انسانها به مصالح طبقاتی خود آشنا شدیم و با ادامه راه آنان امیدوار که بتوانیم به جامعه عاری از طبقات و استثمار برسیم.

فقدان ر. یوسف زاهدی مانند دیگر فعالین جنبش کارگری برای ماتلخ و ناگوار است ولی باید راه را تا غایت نفرت پیمود. جاویدان باد یاد و خاطره تمامی فعالین جنبش کارگران و زحمتکشان

پیروز باد جنبش کارگران و زحمتکشان

جمعی از کارگران پیشرو تبعیدی در سوییس

۲۰۰۸/۱۱/۰۸

در پایان قطعه شعری از زنده یاد ابولقاسم لاهوتی که همیشه رفیق یوسف آنرا در گوش فرزندان خود زمزمه میکرد و در مجالس مختلف آنرا برای دیگران دکلمه میکرد رو بیاد آن رفیق میخوانید.

چاره رنجبران ، وحدت و تشکیلات است.

سر و روئی نتراشیده و رخساری زرد

زرد و باریک ، چونی

سفره یی کرده حمایل ، پتوی برسر دوش

ژنده یی در تن وی

کهنه ی پیچیده به پا ، چونکه ندارد پاپوش

در سر جاده ری

چند قزاق سوار از پیش ، آلوده به گرد

دستها ، بسته ز پس

که رود اینهمه راه ؟

مگر آن مرد قوی همت صاحب مسلک

که شناسد ره و چاه

خسته بد

گرسنه بد

لیک نمی خواست کمک

نه ز ملک ، نی ز الله

بجز از فعله و دهقان - نه به فکر دیار
از سواران مسلح ، یکی آمد به سخن
که دلش سوخت به او
- آخر ای شخص گنهکار - چنین گفت به وی:
گنهد چیست ؟ بگو!
بندی از لفظ بر آشفت به وی
گفت:

ای مرد نکو
گنهد اینکه من از عائله رنجبرم
زاده رنجم و پرورده دست زحمت
نسلم از کارگران
حرف من اینکه : چرا کوشش و زحمت از ماست
حاصلش از دگران ؟
این جهان یکسره از فعله و دهقان بر پاست
نه که از مفت خوران!
غیر از این ، من ز گناه دگری بی خبرم
دگری گفت که!
گویند تو " آشوب کن " ی ، ضد قانون و وطن
دشمن شاهی و بیدینی و دهری مذهب
جنگو ، فتنه فکن
پرده از کار برانداز و میپچان مطلب!
راست گوی به من!
تو مگر عاشق حبس و کتک و تبعیدی؟
تندتر می دوی از من، اگر آگاه شوی
دادش اینگونه جواب:
دین وقانون و وطن، آلت اشراف بود
رنجبر، لخت و کباب
سگ خان ، باجل مخمل
بگو انصاف بود؟
خانه جهل خراب!
حیله است این سخنان
کاش که می فهمیدی
این عبارات مطلا، همه موهومات است
بند راه فقرا
چیست قانون کنون، خبرت هست از این؟
حکم محکومی ما
بهر آزاد شدن، در همه روی زمین
از چنین ظلم و شقا
چاره رنجبران، وحدت و تشکیلات است.